

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديقَةِ قَاطِمَةَ الرِّكْبَةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَجَبَائِكَ وَ أَصْفِيَّائِكَ الَّتِي
اُنْتَجَبَتْهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَ
اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدْمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ
صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَضَّلْ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا حَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرَمُ
بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرَّرُ بِهَا أَعْيُنُ دُرِّيَّتِهَا وَ أُلْبَعُغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ
السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

بحث در بعض اشکالاتی بود که به استدلال به این آیه مبارکه؛ آیه ایتاء شده حتی اگر
بپذیریم که مراد از «ما» حکم هست یا شامل حکم می‌شود و مراد از «ایتاء» هم ایصال و
اعلام باشد، که این‌ها اشکالات عمده بود در اشکالات قبل. حالا این دو اشکال این است
که اگر این‌ها را بپذیریم اما در عین حال استدلال به آیه شریفه تمام نیست.

بیان اول برای این اشکال این بود که از مرحوم عراقی بود که شاید در بعضی کلمات دیگر
مثل آقای نائینی هم باشد ولی بیان بهترش در کلام محقق عراقی است که حاصل
فرمایش ایشان این شد که ایصال خدای متعال این نیست که در گوش هر فردی بیاید
بفرماید. بلکه ایصال به این است که به طرق عادی و وحی بفرماید در کتابش قرار بدهد یا
وحی بفرماید به اولیائش یا امر به تبلیغ بفرماید. پس اُوصل و ایصال و اعلام می‌آیند روی
این. عدمش یعنی این کار را نکند، یعنی وحی نکند، در کتابش قرار نده، امر به تبلیغ
نفرماید. پس قهراً لایکلف الله نفساً الا ما آتاه، یعنی خدا تکلیف نمی‌فرماید به آن که ایتاء
نفرموده. ایتاء نفرموده یعنی چی؟ یعنی نه در کتابش آورده، نه وحی فرموده و نه امر به
تبلیغ فرموده. خب چنین چیزی قهراً آقای آقا ضیاء می‌فرماید می‌شود چی؟ می‌شود
ماسکت عنه؛ آن که خدا از آن ساکت شده. پس این آیه شریفه دارد می‌فرماید آن چه که
خدای متعال از آن ساکت شده و راجع به آن فرمایشی ندارد اصلاً، فرمایشی بروز ندارد،
نه در کتابش، نه به وحیش، تبلیغ هم نفرموده، این برداشته شده و نیست.

پس وزان آیه شریفه می‌شود وزان آن روایت «ما سکت الله عنه لم یسکت عنه نسیاناً فلا
تتعرضوا له» این شبیه آن است و این خارج از مورد بحث ما است، بحث ما در جایی است
که احتمال می‌دهیم بیان فرموده، نازل فرموده و حالا به دست ما نرسیده. برائت را ما
برای این جا می‌خواهیم نه آن جایی که می‌دانیم هیچی نفرموده. پس این خارج از بحث ما
است، این آیه شریفه ولو این که «ما» را شامل حکم بگیریم و ایتاء را هم به معنای ایصال
و ابلاغ و اعلام هم بگیریم. اما چون فاعل ایصال و ایتاء در این آیه خدای متعال است به
قرینه این که به خدا نسبت داده شده معنایش این می‌شود. خب این اشکال.

این اشکال را محقق امام قدس سره جواب فرمودند که دیروز نقل کردیم که بخواهیم آیه را این جور معنا کنیم یک مفاد یک توضیح واضحی می‌شود. یک امر واضحی است. خب بله، معلوم است چیزی که خدا حتی وحی هم نفرموده، در کتاب قرار نداده، وحی هم نفرموده، امر به ابلاغ هم نفرموده خب این معلوم است که مسؤولیتی نسبت به آن، عباد ندارند. لازم نیست خدای متعال بیاید این را بفرماید. این توضیح واضحی می‌شود. فلذا است باید همان صورتی که برائت می‌خواهیم جاری کنیم همان جا را بخواهیم بگوییم. یعنی همان جایی که احتمال می‌دهید اما واصل نشده به شما. بالاخره آن جا را دارند می‌فرمایند. این فرمایش ایشان.

دیروز عرض کردیم که از این فرمایش ممکن است تخلص بجویم به این که این از آن توضیحات واضحی نیست که لغو باشد گفتن آن. چون بعضی چیزها واضح هست اما گفتنش هم لغو نیست چرا؟ برای این که در معرض این انکار هست. معرض این که عده‌ای آن را ولو لشبههٔ حصلت لهم آن‌ها متوجه آن مسأله واضح نشوند. خب مثلاً همین قاعده قبح عقاب بلایان خب خیلی‌ها می‌گویند خیلی از امور واضح است مما تنال علیه العقلاء هست و حتی کسی که این را قائل نباشد کذا هست. آن خیلی توی کلمات بر این هستند. ولی خب عده‌ای هم می‌گویند نه این جوری نیست. این اشتباه بین موالی عرفیه هست با مولى الموالى و مولى الحقیقی. آن که مسلم است و باعث اشتباه بر قوم شده می‌گویند همین است که در موالی عرفیه همین جور است. که این‌ها موالی حقیقی نیستند، موالی اعتباری هستند اما در موالی حقیقی عقل مستقل به درک این که آن وقتی احتمال تکلیف می‌دهیم، احتمال می‌دهیم باید اطاعت بکنیم مگر این که خودش ترخیص بدهد، یک حکم تعلیقی بر این که اگر ترخیصی واصل نشد از او در این طرف باید موقوفی گرفت که موافق آن محتمل است. اگر وجوب به اتیان، اگر تحریم به ترک ... باید این جور.

خب چون، عده‌ای می‌گویند واضح است اما همین مطلب را خدای متعال بیاید بفرماید مگر این... بفرماید که نه همین قاعده قبح عقاب بلایانی که همه می‌گویند واضح است خدا در قرآن بفرماید اشکالی دارد؟ نه. برای این که عده‌ای آن جوری خیال می‌کنند این در گرفتاری این فهم عقلی‌شان نیفتاده. حالا تازه اگر بگوییم آن واضح است. تازه اگر بگوییم آن واضح است خب برای این است. حالا در این جا هم همین جور است. برای این که ممکن است کسی بگوید کما این که باید گفت اگر کسی حق الطاعه‌ای شد حق الطاعه آن جایی نیست که فقط می‌دانید بله أوحی و ابرزه و لم یصل الینا. حق الطاعة حتی در آن جایی که در نفسش یک خواسته‌ای دارد ولو بروز هم نداده باشد، لوجیه من الوجوه بروز نداده. ولی ما می‌دانیم این خواسته را دارد. مثلاً می‌داند این مولى الان در طرف تقیه هست و به خاطر تقیه نمی‌گوید چون جاننش در خطر است ولی می‌دانیم توی نفسش این خواسته را دارد، بروز نداده ولی در نفسش این خواسته وجود دارد. خب حق الطاعه می‌گوید حق مولویت حقیقیه او این است که وقتی تو می‌دانی چنین غرضی در نفس مولى هست فلذا در کلمات هم هست که همان طور بر ما اتیان تکالیف و دستورات مولى واجب است حفظ اغراض او هم واجب است.

سؤال: این جا قبح عقابی‌ها می‌گویند لازم نیست؟

جواب: بله؟

سؤال: این جا می‌گویند قبح عقابی‌ها اگر یقین داشته باشیم که او می‌خواهد بگوید ولی به

خاطر تقیه نمی‌تواند، قبح عقابی‌ها می‌گویند لازم نیست؟

جواب: آره دیگه می‌گویند بیان که نکرده.

سؤال: علم، ما بیان برای غرض حکم که داریم.

جواب: نه، حالا عرض می‌کنم.

سؤال: نه آخه خود شهید صدر هم می‌فرماید که اگر ما یقین داشته باشیم که مولی یک حکمی را جعل کرده اما آن قدر اهتمام ندارد که بیاید وحی بکند یا ابلاغ بکند.

جواب: حالا این را داریم در راستای رسیدن به آن مطلب. این جا که قبول دارید. پس بیان نکرده ولی می‌دانیم دارد.

سؤال: ...؟

جواب: حالا صبر کنید. این جا را که می‌دانیم پس مرحله بیان نیست ولی خواسته‌ای است.

خب حالا این حق مولویت مولی در جایی است که شما علم داشته باشید این خواسته را دارد ولو بیان نکرده یا نه اگر احتمال هم می‌دهید که چنین خواسته‌ای لعل داشته باشد کما این که احتمال می‌دهید شاید حکم جعل کرده باشد. احتمال می‌دهید چنین خواسته‌ای داشته باشد ولو سکت عنه؛ نگفته. لَوْجٍ مِنْ الْوَجْهِ سَكْتٌ عَنْهُ. خب حق الطاعة ممکن است کسی بگوید این جا را هم می‌گیرد. پس حق الطاعة مراحل دارد یک مرحله‌اش را همه تقریباً قبول دارند و آن این است که احتمال حکم بدهیم قبل الفحص. همه گفتند در شبهات حکمیه قبل الفحص حق الطاعة هست. این جا محل اتفاق است. قبل الفحص. بعد الفحص و عدم وصول این جا محل افتراق است که خب قبح عقاب بلایانی‌ها می‌گویند نیست حق الطاعة می‌گوید این جا هم حق الطاعة مثل همان حالت قبل الفحص است. این جا هم مثل حالت قبل الفحص است. یک مرحله‌ای بالاتر از این این است که نه احتمال نمی‌دهیم که.... یعنی نمی‌دانیم، علم نداریم فقط احتمال می‌دهیم یک خواسته‌ای داشته باشد. احتمال خواسته می‌دهیم بدون این که آن را در قالب قانون درآورده باشیم. ولی چنین خواسته‌ای دارد ولو در قالب قانون در نیاورده. می‌گوید باید این جا هم بیاوری. مثلاً در قاعده ملازمه یکی از طرق تقریر قاعده ملازمه به این معنا که شرعاً هم ما باید بیاوریم و عقاب می‌شویم همین است که وقتی «ما حکم به العقل» می‌دانیم که آن مولی هم این را می‌خواهد. چون او هم عاقل است. وقتی او عاقل شد چون حکم عقل است بما هو عقل نه عقلاً که بگوییم این جا ممکن است شارع تخطئه می‌کند عقلاء را. حکم عقل است، شارع تخطئه نمی‌کند حکم عقل را که. درک عقل است، یک امر نفس الامری است. خب اگر قاعده ملازمه به ما می‌گوید که شارع همین حرف را می‌زند بما اَنْه عاقل. وقتی فهمیدیم شارع هم بما اَنْه عاقل می‌گوید عقل ما به همان حق الطاعة مولی می‌گوید پس بیاید بیاورید. نه این که این جا بگوییم یک امر عقلایی است حالا باشد ما خلاف عقل می‌خواهیم بکنیم. نه، این جا چون خواسته مولی می‌شود پس بنابراین عقل شما می‌گوید باید بیاورید. احتراماً للمولی باید بیاورید. پس امور عقلیه مسلّمه هم ولو قانونی در شرع نباشد و به قول شهید صدر بگوییم شارع در این مواردی که عقل یحکم یا بدرک ملزومی شارع ندارد برای این حجت کند فلذا قاعده ملازمه را انکار کرده چون شاید اهتمامش به همین اندازه‌ای است که عقل می‌گوید. خب قانون جعل نمی‌کند ولی وقتی قانون جعل نکرد این که عید نگوید حالا ما مخالف عقل می‌کنیم. نه، چون این مولی

می‌خواهد این را. بما عاقل این خواسته مولی است. وقتی در ضمیر مولی خواسته‌ای بود عقل می‌گوید تا ترخیص نداده تو باید عمل مناسب انجام بدهی با آن خواسته مولی ترکاً او فعلاً. خب حالا این اگر باشد حالا شارع می‌آید می‌فرماید ببینید آن جاهایی که فهمیدند که من ساکت هستم نه در کتاب است، نه در سنت است فقط احتمال می‌دهید من چیزی را می‌خواهم نه، آن‌ها را من برداشتم از شما. ترخیص می‌خواهد ایجاد بکند برای ما.

سؤال: آقا ضیاء می‌خواهد جایی را که شما یقین دارید که مثلاً حکمی هست که

جواب: سکت، می‌دانیم وحی نکرده. در این باره حرفی نزده، مثلاً شنیدیم از ادله یا بعضی جاها می‌دانیم عدم الوجود یدل ... عدم الاثبات یدل علی عدم الوجود.... عبارتش حالا.... عدم الوجدان یدل علی عدم الوجود. گاهی این جوری هست. چون می‌گوییم این اگر روایتی بود، آیه‌ای بود باید به دست ما می‌رسید، نرسیده. پس گفته نشده اما احتمال می‌دهیم توی دل مولی بخواهد و سکت عنه. چون اگر لم یسکت بود لوصل الینا، این مسأله مبتلاهی است که ملازمه بود عادتاً بین این که بفرماید و وصول پیدا کند. پس از عدم وصولش می‌فهمیم که سکت عنه. نفرموده. اما در عین این اعم است از این که نمی‌خواهد هم در نفسش در ضمیرش. خب لعل در ضمیرش می‌خواهد. این می‌گوید اگر فرضاً آن جور که آقا ضیاء فرموده معنا باشد این بر این که این عباد در مخمصه این حکم عقلی واقع نشوند، جلوگیری... آن‌ها که واقع شدند این جور درک می‌کنند آن‌ها راحت باشند. و از آن طرف جلوگیری بشود که یک کسی این فکر برای او پیدا نشود. خب می‌فرماید من از آن‌ها دست برداشتم. آن را نمی‌خواهم، برداشتم آن‌ها را. پس بنابراین این جور نیست که اگر این شد لغو بشود. هر مطلب واضحی، لوفرضنا که این واضح باشد که آن‌ها انکار می‌کنند که این واضح است، می‌گویند نه آن طرفش واضح است. حالا لو فرضنا که واضح هم باشد اما چون یترتب علیه فائده مهمه‌ای اشکال ندارد که. کما این که لایکلف الله نفساً الا وسعها. آیه‌ای که بعد هست. خب این مگر عقول نمی‌گویند که چیزی که قدرت بر آن نداری خب تکلیف به آن معنا ندارد. قدرت ندارد. خب خدای متعال هم این را می‌فرماید، لایکلف الله نفساً الا وسعها، هم برای این جهت‌ها و هم برای این که شاید بعضی از مطالبی که و آثاری که می‌خواهد گذاشته بشود بر این که آیا تکلیف مشروط به قدرت است یا نه قدرت شرط تنجیز است، مشروط به قدرت نیست آن آثاری که می‌خواهد از او گرفته بشود برای ادقاء خب آن جا می‌خواهد بگوید نه تکلیف من مشروط به قدرت هم هست برای خاطر آن آثار. خب این اولاً. یعنی این جواب مرحوم امام قدس سره.

جواب ثانی که این جا داده شده....

سؤال:....؟ حضرت امام که گفته توی قرآن نباید توضیح واضحات باشد مقبول است به نظرتان؟

جواب: بله؟

سؤال: پیش فرض جواب از امام که نباید توی قرآن توضیح واضحات باشد به نظرتان....

جواب: ببینید توضیح واضحاتی که کالغو هست بله.

سؤال: کالغو نیست توضیحات واضحات....

جواب: توضیح و اوضاحت که کالغو باشد بله.

سؤال: مثلاً گفته سمیعُ علیم....

جواب: مثلاً آیه نازل بشود که شما موجود هستید، شما هستید مثلاً. حالا بعضی‌ها پیش بود مرحوم استاد قدس سره می‌فرمود که همین آیه شریفه‌ای که خدا شب را خلف روز قرار داده مثلاً این چی می‌خواهد بگوید. ما که باز داریم می‌بینیم که بله...؟ است. حالا این امر واضح است همه دارند می‌بینند دیگه شب و روز پشت سر هم هستند.

سؤال: این را خدا قرار داده.

جواب: خب معلوم است دیگه. چیزهای مهم‌تر از این. بعد شب روز، چی می‌خواهد بفرماید این جا که ...

سؤال: اشکال می‌گویند به قرآن ...

جواب: نه، نعوذ بالله. نه، یعنی سؤالی است که چی می‌خواهد بفرماید این. حالا این‌ها بحث‌های طلبگی است.

جواب دومی که این جا داده شده جواب شهید صدر قدس سره است که این خلاف ظاهر است این جور معنا کردن. این سؤال یعنی معنایش همین است که به تک تک افراد نه این که ظاهر آیه شریفه می‌فرماید که اگر این جور بنا شد بگوییم این «ما» تکلیف را می‌گیرید حالا یا به خصوصه، یا به جامعه تکلیف را می‌گیرد ظاهر از ایتانش یعنی برسد این حکم به تک تک. نه این که مقصود این است که به همین طرق گفته ولی ظالمین هم جلوی آن را گرفته و این‌ها. این خلاف ظاهر است، ایشان می‌فرماید.

خب حالا اگر هم بگوییم که ایصال معنایش همین است که برسد به افراد و نه این که من گفتم این ایصال است دیگه. این ایصال را آن جوری معنا کردن که آقا ضیاء معنا می‌کند که ایصال خدا همین است که ایشان وحی کند، بفرستد حالا ولو ظالمین هم جلوی آن را گرفتند. این ایصال نشد که، ایصال خدا همین است که به افراد برسد. و اگر نرسید این واصل نشده.

سؤال: مقصود این که حکم انحلالی است به تعداد هر نفر باید یعنی لایکلف

جواب: نه، لزوم هم ندارد انحلال باشد یعنی همان چیزی که افراد وقتی که او به آن‌ها رسید می‌فهمند باید واصل بشود، مطلع بشوند از آن، حالا آن ولو کلی است. اگر گفتیم انحلالی است. هر چی گفتید. آن بحث انحلال به این مربوط نمی‌شود بحث این است که باید به شخص برسد آن چه که لازم می‌دانیم. اگر می‌گوییم این انحلال پیدا می‌کند، پخش می‌شود به قول بعضی اساتید قدس سره، این خطابات شرعیه مثل این است که شما یک مشیت برنج بردارید این جوری پرت کنی توی هوا. چه جور این منحل می‌شود. حکم هم همین جور است، وقتی شارع خطاب می‌کند مثل این که یک مشیت برنج برداشته خطاب کرده حتی منحل می‌شود به عدد افراد. حالا این جوری است یا این که این جوری نیست که امام شدیداً با این جور بودن مخالف است می‌گوید انحلال یعنی چه، این جور نیست میلیاردها حکم جعل نمی‌کند، تریلیاردها باید گفت به تعداد بشر که... این جوری نیست، یک چیزی جعل می‌کند هر کسی این را دید برای او حجت است. هر کسی به این توجه می‌کند

برای او حجت می‌شود. حالا این بحث‌هایی است که نافع است یعنی خودش جاهایی آثاری دارد این بحث‌ها که در محل خودش باید مورد کلام قرار بگیرد.

سؤال: ...؟ نسبت به چی ما بخواهیم در نظر بگیریم. نسبت به الله اگر باشد ...؟ در همان تکلیف کلی است. اما اگر نسبت به ... کما این که ظاهرش هم همین است آنها. نسبت به مکلفین بخواهد باشد ظهورش در این است که ...

جواب: آن وقت چی می‌شود؟ آن وقت تناقض می‌شود. چون لایکلف الله... الله که این جا داریم، آنها هم به نفس برمی‌گردد پس یعنی هم آن جوری است، هم این جوری است.

سؤال: لذا بین این دو تا ظهور یکی باید ترجیح پیدا کند.

جواب: نه حرف سر این است که ایتاء یعنی چی؟ ایصال حکم ... حالا همان. حالا آن چیه، هر چی که شما می‌گویید. می‌گویید یک امر کلی است یا می‌گویید یک امری است که منحل می‌شود. هر چی شما می‌گویید. ولی ایصال آن یعنی برسد، خبر پیدا کنی از آن. اطلاع پیدا کنی از آن. نه همین جور گفته شده باشد و ... جبرئیل آورده، پیامبر هم یک جاهایی فرموده طالمین نگذاشتند پخش بشود.

سؤال: آخه فاعل آنها الله است، مفعولش می‌خورد به نفس.

جواب: ما این‌ها بلدیم، بله.

سؤال: خب با توجه به این هر کدام را ما بخواهیم لحاظ کنیم ظهورش فرق می‌کند.

جواب: هیچ فرق نمی‌کند.

سؤال: اگر بخواهید نسبت به الله را تقویت کنیم می‌شود تکلیف کلی، نسبت به مفعولش بخواهیم تقویت کنیم...

جواب: چرا؟ مگر مفعولش این نیست که همان را نگاه کن، همان تکلیف کلی را بفهمد. چه فرقی می‌کند از این جهتش. حالا این نفس بفهمد آن منحل شده را یا آن کلی را که منحل نمی‌شود. هر چی شما گفتید این دیگه باید آن را بفهمد، واصل بشود به آن از این جهت هیچ فرقی نمی‌کند.

سؤال: حاج آقا اقتضای مقام احتجاج هم به نظر می‌رسد که بگوییم که باید حکم برسد. إِنَّ اللَّهَ احْتَجَّ عَلَى النَّاسِ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَرَفَهُمْ، اقتضای احتجاج این است که...

جواب: حالا این جا که احتجاج ندارد. ولی آن هم بد نیست بگوییم تأیید می‌کند بنابر حکم عقل که مثلاً اگر قبح عقاب بلایانی شدیم و الا اگر نشدیم که نه، احتجاج. می‌گوییم مگر تو عقلت نمی‌گفت، شاید من گفته باشم، من هم که گفته بودم.

سؤال: احتجاج نرسیده باشد.

جواب: نرسیده باشد، اگر قبح عقاب بلایان را قبول نداشته باشید، حق الطاعه‌ای باشیم احتجاج می‌تواند بکند.

سؤال: آره دیگه.

جواب: پس بنابراین، این مؤید نمی‌شود. بنابر مسلک شمایی که حق الطاعه‌ای نیستید لعل.

سؤال: آن وقت آتاهم و عرفهم که حکم عقل را دیگه شامل نمی‌شود. روایت که گفته ما آتاهم و عرفهم. ...؟ به حکم عقل هم آتا، این صدق نمی‌کند بر این.

جواب: بما آتاهم یعنی حکمی که عَرَفَهم و آتاهم.

سؤال: ...؟ اگر عقل‌تان بفهمد دیگه خدا آتا ...؟

جواب: نه ببینید. آقای عزیز حق الطاعة می‌گوید تکلیف واقعی خدای متعال منجز می‌شود، گردنگیر می‌شود پس خدای متعال در همان چی می‌کند. می‌گوید چون منجز داشتی.

سؤال: برای این که خدا نفرموده...

جواب: نفرماید. مثل شبهات حکمیه قبل الفحص. قبل الفحص اگر کسی ارتکاب کرد محرمی را به چی احتجاج می‌شود بر او.

سؤال: به علم اجمالی قطع دارد.

جواب: نه علم اجمالی منحل شد، به چی چی می‌شود؟ به همان تکلیف، می‌گوید چرا این را انجام ندادی من که داشتم این را، می‌گوید آقا به من نرسیده بود. می‌گفت مگر عقلت نمی‌گفت منجز است اگر باشد. این جا هم همین جور است. اگر حق الطاعه‌ای ... شدیم مثل قبل الفحص می‌ماند. چطور قبل الفحص یحتج به آن تکلیف واقعی. چون تکلیف واقعی قبل الفحص اگر باشد تنجز پیدا می‌کند. حالا این آقا می‌گوید بعد الفحص هم کما قبل الفحص است. همان تنجز پیدا می‌کند چون یک منجز عقلی وجود دارد. پس به همان احتجاج می‌شود.

خب این بیان اول.

بیان ثانی برای اشکال این است که این آیه شریفه وزانش وزان قاعده قبح عقاب بلایان یا اصول عملیه است. نسبت به ادله احتیاط. چه جور شما می‌گویید قاعده قبح عقاب بلایان مورد است نسبت به امارات. و امارات وارد هستند و چه جور می‌گویید اصول عملیه مورد هستند نسبت به ادله و ادله وارد هستند. خب این جا هم ادله احتیاط ورود دارد به این آیه شریفه. حالا برای بیان این مسأله چند بیان هست خود این بیان ثانی دارای بیاناتی است. بیان اول این است که خب آیه دارد می‌فرماید که لا یكلف الله نفساً الا ما آتاه. اخباری می‌گوید قبول دارم ولی علیرغم این که من این آیه را قبول دارم قائل به احتیاط هستم چرا؟ به خاطر ادله احتیاط، ادله احتیاط ما آتاها است. مگر ادله احتیاط وقتی روایاتی می‌گوید احتط لدینک، موارد شبهات را می‌گوید احتیاط کن خب این ما آتاها نیست. پس خود ادله احتیاط، ادله‌ای که دلالت بر احتیاط می‌کند وارد است بر این آیه شریفه یعنی مصداق برای آیه ما آتاها دارد درست می‌کند. پس بنابراین با این آیه اصولی نمی‌تواند به اخباری بگوید که بی‌خود قائل به احتیاط هستی. اخباری می‌گوید من این آیه را قبول دارم اما من روایاتی دارم، ادله‌ای دارم که امر به احتیاط کرده در شبهات حکمیه حالات تحریمیه یا حتی وجوبیه. خب پس این‌ها خودش، خود ادله احتیاط جزو ما آتاها است و ورود دارد. با آن تعبد مصداق حقیقی برای ما آتاها دارد درست می‌شود. این یک بیان.

بیان ثانی این است که ولو معنای ما آتاها این را شما ...؟ یعنی ما اعلمها، ما ابلاغها، ما اوصلها. اما به الغاء خصوصیت عرفیه به خصوص باتوجه به این که عقل هم آن که درک می‌کند ایصال نفس حکم نیست بلکه اعم است از این که خود حکم برسد یا اهتمام و این که اگر باشد پای آن ایستاده مولی برسد. ولو شخص حکم نرسد که ما الان خود آن وجوب مجعول یا حرمت مجعوله به ما برسد. اما اگر گفت احتیاط کن وقتی احتمال دادی احتیاط یکن. این نشان می‌دهد که برای او اهمیت دارد. عرف وقتی می‌گوید اوصلها، الغاء خصوصیت عرفیه وجود دارد به خصوص با توجه به آن درک عقلی و فهم عقلی که در عقول عقلاء موجود است و در ارتکازات عقلانیته‌شان موجود است برای ایصال خود حکم بما اَنَّهُ ایصال نفس للحکم موضوعیت قائل نیستند. اعم می‌فهمند. یعنی خودش برسد یا آن حکم را بفهمد که دست بردار از آن نیست حتی در طرف شک و جهل. خب وقتی این طور شد باز ادله احتیاط می‌شود وارد چون ادله احتیاط ولو ایصال آن حکم نیست اما دال بر این است که احتیاط کن من دست از آن برنداشتم اگر باشد در طرف جهل تو و شک تو. پس باز وارد می‌شود. بیان سوم این است که نه، ما به الغاء خصوصیت عرفیه تعدی نمی‌کنیم اما چون ادله احتیاط ادله طریقی است، نفسیت ندارد، فلذا اگر کسی احتیاط نکرد دو عقاب نمی‌شود یکی بر واقع یکی بر ترک الاحتیاط. نفسیت ندارد در قبال تکلیف واقعی. برای خاطر آن. چون این چنینی است پس بنابراین طریقت دارد و ایصال طریق شیء نوع من وصول الشیء، نحو من وصول الشیء است. بنابراین ولو به معنای ایصال بگیریم، الغاء خصوصیت هم نمی‌کنیم که به اهتمام و امثال این‌ها هم تعدی نکنیم اما می‌گوییم چون اخبار احتیاط نفسی نیست بلکه طریقی است و وصول طریق شیء مثل چیه؟ مثل وصول خودش هست، نوع و نحو من وصول الشیء هست بنابراین با ادله احتیاط واقعی اگر باشد آن واصل شده، پس باز ادله احتیاط بر آیه شریفه ورود دارد. و تعارضی بین این‌ها نیست تا شما به این آیه بگوییم مسلک اخباری باطل است، مسلک کسی که قائل به احتیاط است باطل است. بگویید باطل است یا بگویید این معارض با ادله آن می‌شود مثلاً ادله لفظیه تعارض می‌کنند، تساقط می‌کنند ما برویم دنبال حکم عقل. نه، این‌ها با هم همخوانی دارند، کنار هم می‌توانند باشند. خب به این سه تقریب، بیان ثانی به این سه تقریب عرض کردیم به این...؟

آیا برای این هم جوابی وجود دارد؟ به این سه تقریب توی کلمات بیان نشده. یک تقریب همان اول را شاید. حالا بینابین بیان شده حالا ببینیم بر این جوابی هست یا جوابی نیست که ان شاءالله برای فردا

وصلی الله علی محمد و آل محمد.